

سرکوب آزادی، زندان، شکنجه، اعدام... سیاست دولتی اختناق

فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر (FIDH) و جامعه دفاع  از حقوق بشر در ایران (LDDHI) کارنامه ناکاملی از نقض حقوق بشر در ایران در سال های اخیر را در گزارش مشترکی با عنوان «ایران: سرکوب آزادی، زندان، شکنجه، اعدام... سیاست دولتی اختناق» به مناسبت روز جهانی حقوق بشر (۱۰ دسامبر - ۱۹ آذر) در ۶۸ صفحه منتشر کرده اند.

ابعاد نقض فاحش حقوق بشر در ایران از هرجهت فراتر از حد تصور و هر روز رو به گسترش است. فهرست انواع نقض حقوق بشر بسیار طولانی است: شکنجه و دیگر مجازات های ظالمانه و غیرانسانی، بازداشت های خودسرانه و اغلب بسیار طولانی پیش از آغاز محاکمه که آن هم پیوسته بر اساس اتهام های مبهم حتا برای صدور و اجرای حکم اعدام صورت می گیرد، اعدام مخالفان و نوجوانان و استفاده از مجازات اعدام برای "جرایم" غیرمهم، تبعیض شدید و رو به افزایش علیه زنان و مدافعان حقوق زن، تمام اقلیت ها و گروه های مذهبی و جوامع قومی، سرکوب هرگونه مخالفت و انتقاد، درهم کوبیدن شدید گروه های جامعه مدنی و فعالان و سازمان های سیاسی از هر گرایشی، افزایش تعداد زندانیان سیاسی و فشار های شدید بر آنها، نفی آزادی گردهمایی، تشکل، بیان و مطبوعات، سانسور کتاب ها و مسدود کردن وبگاه ها و بلاگ ها...

در چنین شرایطی، طرح مقدماتی گزارش حاضر را با نگاه به گزارش جمهوری اسلامی ایران به کمیته حقوق بشر، ابتدا در مارچ ۲۰۱۱ (فروردین ۱۳۹۰) به نشست اولیه کمیته حقوق بشر سازمان ملل در نیویورک ارائه کردیم و پیشنهادهایی برای طرح پرسش از جمهوری اسلامی به کمیته دادیم. سپس، کمیته حقوق بشر - شامل ۱۸ کارشناس مستقل - ۳۴ پرسش طرح کرد و جمهوری اسلامی ایران به آنها پاسخ داد. پس از آن، گزارش مشترک فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران را تکمیل و در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۱ (۶ مهر ۱۳۹۰) به نشست ۱۰۳ کمیته حقوق بشر سازمان ملل (۱۷ اکتبر - ۴ نوامبر ۲۰۱۱) در ژنو که برای رسیدگی به گزارش جمهوری اسلامی

ایران و چند کشور دیگر تشکیل شد تقدیم نمودیم. در عین حال، گزارش مشترکی را در پایان آگوست ۲۰۱۱ (۸ شهریور ۱۳۹۰) در اختیار آقای احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر برای ایران، قرار دادیم.

اکنون گزارش ارایه شده به کمیته حقوق بشر سازمان ملل را مورد بازبینی گسترده قرار داده و با افزودن رویدادها تا پایان نوامبر ۲۰۱۱ (۹ آذر ۱۳۹۰) اطلاعات آن را به روز کرده ایم. در این گزارش پژوهشی، بخش هایی از گزارش ادواری سوم جمهوری اسلامی ایران در باره اجرای میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی به کمیته حقوق بشر ۱، پرسش های کمیته حقوق بشر از ایران ۲ و تعدادی از پاسخ های ایران ۳ به آن پرسش ها را نیز مورد بررسی قرار داده ایم.

جمهوری اسلامی ایران در گزارش سوم خود که ۱۸ سال پس از گزارش دوم خود ارایه کرده و نیز در پاسخ هایش به پرسش های کارشناسان کمیته حقوق بشر بدون هر گونه تردید در تمام موارد در کوشش برای نشان دادن پایبندی خود به میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و رعایت اصول پایه ای آن شکست خورده است؛ از جمله در موارد مربوط به حق آزادی و برابری شهروندان به دور از هر گونه تبعیض، حق زندگی، آزادی اندیشه، عقیده، دین، آزادی بیان، گردهمایی و تشکل، حق انتخاب و حق برخورداری از موازین قضایی و محاکمه عادلانه.

در گزارش حاضر نه تنها کوشیده ایم خودداری جمهوری اسلامی ایران از اجرای میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را نشان دهیم، بلکه تلاش کرده ایم ترازنامه ای از بعضی جنبه های نقض فاحش حقوق بشر در جمهوری اسلامی به دست دهیم ۴. باید تاکید کرد که با وجود کوشش های پیوسته سازمان های با اعتبار بین المللی حقوق بشر و تلاش های بی وقفه هزاران مدافع حقوق بشر، فعالان حقوق کارگری، سندیکایی و حقوق زنان، وکلای دادگستری، زندانیان سیاسی، فعالان سیاسی و دانشجویی و دیگران، گستره عظیم نقض حقوق بشر در ایران پرداختن به تمام موضوع ها و موارد مربوطه و حتا تمام جنبه های یک موضوع را در یک گزارش غیر ممکن می سازد.

در عین حال، به جای ارایه توصیه، جمهوری اسلامی ایران را فرامی خوانیم که با توجه به ملاحظات کمیته حقوق بشر برای اجرای توصیه های آن بی درنگ به برنامه ریزی بپردازد ۵.

متن کامل این گزارش را در این نشانی دریافت کنید:

<http://www.fidh.org/-%D9%81%D8%A7%D8%B1%D8%B3%D9%89->

http://www.fidh.org/Iran-Suppression-of-freedom-a?var_mode=calcul

- ۱ - گزارش ادواری سوم دولت های عضو: ایران؛ CCPR/C/IRN/3
 - ۲ - «فهرست مسایلی که باید در رسیدگی به سومین گزارش جمهوری اسلامی ایران مطرح شود»؛ CCPR/C/IRN/Q/3
 - ۳ - پاسخ های دولت جمهوری اسلامی ایران به فهرست مسایل؛ CCPR.C.IRN.Q.3.Add.1. هر سه سند پیش گفته در منبع زیر در دسترس عموم قرار دارد: <http://www.ccprcentre.org/en/home/25>
 - ۴ - باید توجه داشت که در این گزارش به بحث مشروح در باره مجازات اعدام و تبعیض علیه اقلیت های دینی و جوامع قومی پرداخته ایم، چون در باره این موضوع ها گزارش های مستقلی منتشر کرده ایم که در منابع زیر در دسترس قرار دارد:
http://www.fidh.org/IMG/pdf/Death_Penalty_report-full1062009.pdf;
http://www.fidh.org/IMG/pdf/ReportIran_Congress_Farsi_.pdf;
http://www.fidh.org/IMG/pdf/FIDH_LDDHI.pdf
 - ۵ - نگاه کنید به: پیوست ۳ : ملاحظات پایانی کمیته حقوق بشر
-

تجربه ی لیبی



مجید زربخش

در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ به دنبال خود سوزی محمد بو عزیزی در اعتراض به بی عدالتی های اجتماعی و زورگویی، در برابر یک ساختمان دولتی در سیدی بوزید تونس، جنبشی شکل گرفت که پس از چند روز سراسر کشور را فراگرفت و به قیامی همگانی علیه رژیم دیکتاتوری و فاسد بن علی

تبدیل شد. بن علی که ۲۳ سال با تکیه به نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی و با بکارگیری سرکوب حکومت کرده بود، این بار نیز کوشید با زور و تهدید به این جنبش پایان دهد.

پس از مشاهده بی‌حاصلی این تلاش و بی‌اثر بودن سرکوب به دادن وعده اصلاحات متوسل شد. اما نه زور و تهدید و سرکوب توانست آتش خشم مردم را فرونشاند و نه وعده اصلاحات سیاسی و اجتماعی. جنبشی که با مشارکت اقشار گوناگون مردم و حضور فعال زحمتکشان، جوانان و زنان گسترش یافته بود نه انجام اصلاحات توسط رژیم دیکتاتوری و فاسد، بلکه تغییر این رژیم را می‌خواست. بن علی یکبار دیگر در تلویزیون ظاهر شد و گفت « پیام مردم را دریافت» کرده است. با وجود این به جای تسلیم کماکان از تصمیم خود بر انجام اصلاحات، مبارزه با فساد، ایجاد ۳۰۰ هزار شغل در فاصله ۲ سال و تأمین آزادی سخن گفت. اما مردم که مصمم به تغییر رژیم بودند در خیابان‌ها باقی ماندند و به مقاومت ادامه دادند. سرانجام رژیم بن علی در برابر ایستادگی جنبش همگانی و اراده خلل ناپذیر مردم تسلیم شد. بن علی در فاصله ای کمتر از یک ماه در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ سقوط کرد و همراه با خانواده اش به عربستان سعودی گریخت.

پیروزی مردم تونس تمامی منطقه را تکان داد. مردم کشورهای عربی از مصر و الجزایر تا یمن و بحرین بپاخاستند. جنبش بیداری مردم و شورش علیه رژیم‌های دیکتاتوری و فاسد سرتاسر منطقه را به لرزه درآورد. ترس از سرکوب که عامل اصلی تداوم دیکتاتوری‌هاست فرو ریخت. اعتماد به نفس و باور به توانایی در ایجاد تغییر، جای استیصال و احساس ناتوانی را گرفت. رستاخیز بزرگ مردم تونس مؤلف جدیدی را در صحنه سیاسی خاورمیانه وارد کرد: دیکتاتوری ابدی نیست و می‌توان آن را مهار کرد و بدان پایان داد.

پیروزی مردم تونس با دست‌های خالی و تنها به اتکاء پایداری و مقاومت پیگیر و بی‌تزلزل، مردم شمال آفریقا و خاور میانه عربی را که سالیان دراز قربانی رژیم‌های دیکتاتوری و فاسد بودند، به حرکتی بی‌مانند کشاند و شور و امید تازه‌ای در آن‌ها دمید.

در مصر که ره‌آورد دیکتاتوری سی‌ساله مبارک، ثروت اندوزی میلیاردری خانواده و بستگان او و اقلیتی کوچک از وابستگان به رژیم و قفر و عقب ماندگی اکثریت بزرگ مردم بود. و ۴۰ درصد جمعیت با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کردند، زحمتکشان و تهیدستان در کنار جوانانی که

از طریق اینترنت، جنبش‌رهایی و آزادی خواهی را سازمان می‌دادند به قیام برخاستند. جنبش اعتراضی مصر که با گرد همایی‌ها در برابر مؤسسات دولتی، وزارتخانه‌ها و مراکز حکومتی و پلیس آغاز گردید، در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ سراسر کشور را فرا گرفت. مبارک همانند همه دیکتاتورها تلاش کرد با سرکوب و خشونت جنبش را متوقف سازد و هنگامی که سرکوب نا کارایی و بی اثری خود را نشان داد، ناگزیر عقب نشینی کرد و به سیاست سازش و معامله روی آورد و عمر سلیمان رئیس سرویس‌های امنیتی مصر را به عنوان معاون رئیس جمهوری برای انجام این سازش و معامله تعیین کرد. مردم به رغم این تغییرات و دعوت‌ها، میدان التحریر قاهره و میدان‌ها و خیابان‌های دیگر شهرها را خالی نکردند و از خواست و هدف رفتن مبارک و پایان دادن به دیکتاتوری حاکم عقب نه نشستند. ایستادگی مردم و اراده و تصمیم آن‌ها به تغییر، ادامه حاکمیت مبارک را نا ممکن ساخت و این را اروپا و آمریکا و سایر یارها میان مبارک که تا آخرین لحظه‌ها از او حمایت کرده بودند و همچنین ارتش مصر به روشنی دریافتند. در نتیجه به جای پا فشاری بیهوده و عبث در حفظ مبارک، کوشش‌ها را بر روی "مهار انتقال" متمرکز کردند. مبارک نیز که جز تسلیم در برابر خواست مردم راهی نمی‌دید، ناگزیر بر کناری خود را اعلام نمود.

سر بلند کردن جنبش‌های اجتماعی در تونس و مصر و پیروزی آن‌ها، همه ی جامعه ی سیاسی و حتی نیروهای سیاسی اپوزیسیون این کشورها، از جمله حزب النهضة در تونس و اخوان المسلمین در مصر- که گفته می‌شد نیروهای اصلی تغییراند - همچنین سایر رژیم‌های دیکتاتوری منطقه و دولت‌های غربی حامی آنها را غافلگیر کرد و در برابر وضعیتی جدید و غیر قابل پیش بینی قرار داد که نیازمند تدابیر تازه و اتخاذ سیاست‌هایی متناسب با آن، برای حفظ منافع به خطرافتاده بود. بویژه این که امواج این جنبش‌ها با شتاب به کشورهای دیگر منتقل می‌شد.

در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ در لیبی دهها هزار نفر از مردم با مطالبات آزادی خواهانه به خیابان آمدند. این جنبش که از بنغازی در شرق لیبی آغاز گردید، بسرعت شهرهای دیگر را فرا گرفت. یک هفته پس از آغاز شورش، شماری از شخصیت‌های سیاسی و نظامی رژیم از جمله مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری و عبدالفتاح تونس وزیر کشور لیبی به شورشیان پیوستند. قیام کنندگان در ۲۵ فوریه (ده روز پس از شکل گیری اعتراضات) بنغازی را تصرف کردند.

قذافی که طی ۴۳ سال حاکمیت بر لیبی، همواره خود را فراتر از قانون و

دولت می دانست و هر گونه مخالفت و خواست آزادی خواهانه را با کشتار و شکنجه پاسخ می داد، این بار نیز با نیروی نظامی و کشتار به مقابله با قیام کنندگان برخاست و آنها را از زمین و هوا به گلوله بست. با تشدید سرکوب ها، اعتراض به آن و پشتیبانی از مطالبات آزادی خواهانه ی مردم لیبی، در کشورهای مختلف جهان گسترش یافت. در این اعتراضات از جمله دولت های غربی با تهدید قذافی به میدان آمدند. با این که در سایر کشورها، از تونس و مصر تا بحرین و یمن و سوریه دامنه ی سرکوب و ابعاد کشتار به مراتب بیش تر از لیبی بود، واکنش آمریکا و اروپا در قبال این کشور شکل دیگری یافت.

در ۲۸ فوریه، کمتر از دو هفته پس از آغاز شورش ها و سرکوب گری قوای قذافی شورای امنیت سازمان ملل با فشار آمریکا و اتحادیه اروپا رژیم قذافی را تحریم اقتصادی کرد. سه هفته پس از آن، شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ اجازه داد «برای حمایت از مردم غیرنظامی و اجرای تحریم هوایی نیروی نظامی به کار گرفته شود.» با وجود تصریح قطعنامه بر «اقدام جهت حمایت از شهروندان غیرنظامی» و «خوداری از هرگونه نمودار اشغال گری»، ناتو پس از به تصویب رسیدن این قطعنامه، در لیبی وارد جنگ شد و در نخستین اقدام در ۱۹ مارس به قوای نظامی قذافی که در پی تصرف بنغازی بود، حمله برد و آن را وادار به عقب نشینی کرد.

با ورود نیروهای ناتو در جنگ، همه چیز تغییر کرد. مردمی که برای آزادی بپا خاسته بودند، عملاً از صحنه خارج شدند و گروه های شورشی مسلح جای آن ها را گرفتند. بجای فریادهای آزادی خواهی مردم، اسلحه و گروه های مسلح و نیروهای ناتو به صدا درآمدند و با قوای قذافی در مصاف قرار گرفتند. در میان گروه های مسلح، نیروهای القاعده و جهادگرایان، بویژه گروه عبدالحکیم بلحاج، همکارین لادن در افغانستان، نقشی فعال یافتند. افزون بر این، طبق گزارش ۳۱ اوت مجله ی نیشن: CIA در مزار شریف ۱۵۰۰ نفر جنگجوی ازبک و هزاره را که غالباً در جنگ عراق و افغانستان شرکت داشته اند برای اعزام به لیبی استخدام کرد.

انزجار از دیکتاتری ۴۳ ساله قذافی و خشنودی از فراهم شدن امکان سقوط وی سبب شد که بسیاری از مردم جهان و نیروهای سیاسی، حداقل در هفته های اول، در برابر جنگ ناتو سکوت کنند و حتی از آن حمایت نمایند. پوشش رسانه ای نیز به طور عمده توجیه این جنگ و سرپوش نهادن بر حقایق و اوضاعی بود که بطور واقعی جریان داشت. کمترین پرسش مطرح می شد که چگونه ناتو ابزار «حمایت انسان دوستانه» شده است؟ هدف

این «حمایت انسان دوستانه» چیست ؟ حتی بخشی از «ضدامپریالیست» ها به توجیه این جنگ و مداخله نظامی ناتو پرداختند. به نظرمی رسید در آن لحظه های پراشتهاب، این مدافعان جنگ ناتو فقط به وجه سقوط دیکتاتورمنفورمی اندیشدند و شوروهیجان متحقق شدن سقوط جای منطق و خرد و تجربه های تاریخی را گرفته بود.

دراول آوریل ۲۰۱۱ ناتو مناطق غیرنظامی را بمباران کرد. دراین بمباران شماری از مردم کشته شدند. باوجود برخی اعتراضات علیه این جنایت و نقص قطعنامه ۱۹۷۳ ، ناتو بی اعتنا به اعتراضات به گسترش مداخله ی نظامی ادامه داد. از ۲۰ آوریل مشاوران نظامی فرانسه، انگلیس، آمریکا وایتالیا وارد بنغازی شدند و فرانسه باچتربرای شورشیان اسلحه می ریخت و به قول مجله ی اشپیگل آلمان ناتونقش نیروی هوایی شورشیان را ایفا می کرد.

هدف های اروپا و آمریکا

کسانی که تاریخ و تجربه های تاریخی را فراموش نکرده اند و آنان که پدیدارها را بر اساس ماهیت و سرشت شان مورد بررسی قرارمی دهند، مبنای داوری نه گفتارهای پر طمطراق و ادعاهای انسان دوستی، بلکه ارزیابی ازمنافعی است که درپس این گفتارها و ادعاها نهفته است.

ادعای حمایت «انسان دوستانه» ازسوی دولت های سلطه جو، ادعایی بیشرمانه و فریبکارانه و باوربه آن خود فریبی وساده لوحی است. انگیزه و نیروی محرک تمامی اقدامات و مداخلات این دولت ها ، از گذشته ی استعماری تا به امروز، «تامین منافع» است، منافعی که همواره مغایر با منافع مردمی بوده است که دخالت بنام مصالح آنها و حمایت از آنها انجام گرفته است. پیش ازپرداختن به مداخله «انسان دوستانه» درلیبی و پیامدهای آن برای این کشور، تجارب دخالت های پیشین را که جنگ لیبی حلقه ای از آن زنجیره است، مرورمی کنیم .

اگر به خواهیم از رویدادهای دوران استعمار، قتل عام سرخ پوستان در آمریکا و انفجار بمب اتمی بر روی هیروشیما و ناکازاکی به فرمان پرزیدنت ترومن در اوت ۱۹۴۵ در پایان جنگ جهانی دوم، با ۳۴۰ هزار کشته بگذریم و تنها به تاریخ پس از جنگ دوم به پردازیم، این تاریخ سراسر جنگ و مداخله و کودتا و جنایت علیه کشورها و ملت هاست که تمامی آنها با هدف سلطه جویی و دستیابی به بازارها و ذخایر آن کشورها از جانب دولت ها ئی که جنگ لیبی را رهبری کردند، انجام

گرفته است. کره، ایران، الجزایر، اندونزی، ویتنام، کامبوج، شیلی، گواتمالا و پاناما از جمله نمونه ها در دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ و جنگ خلیج فارس، حمله به افغانستان و جنگ عراق از جنایت های دهه ۱۹۹۰ تا به امروز است. اینها البته بدون شمارش جنگ های کوچکتر، ساختن و پرداختن طالبان یا فاجعه ی فلسطین است که با حمایت های همه جانبه از اسرائیل و کمک های مالی و نظامی به آن ۶۰ سال است جریان دارد. پیامد این جنگ ها و مداخلات امپریالیستی و سلطه جویانه، قتل چند میلیون ساکنان این کشورها، تغییر حکومت های مردمی، یا تحمیل رژیم های دیکتاتوری و فاسد، غارت منابع و ثروت این کشورها و دست یابی به مناطق استراتژیک و ذخایر نفت و گاز جهان بوده است.

در اندونزی در سال ۱۹۶۵ ژنرال سوهارتو در رأس گروهی از افسران ارتش با حمایت و کمک همه جانبه ی آمریکا، سوکارنو رهبر استقلال طلب این کشور را بایک کودتای خونین برکنار و دیکتاتوری نظامی را بر آن کشور حاکم کرد. بنا بر اسناد محرمانه ای که بعدها انتشار یافت، در این کودتا که با مشارکت و نظارت مستقیم آمریکا و سفیر آن در اندونزی انجام گرفت کودتاچیان در همان یکسال اول بیش از پانصد هزار نفر از مردم اندونزی را به فجیع ترین شیوه ها قتل عام کردند. این بزرگترین کشتار نیمه دوم قرن بیستم در میان دولت های غربی و واکنشی جزشادمانی در پی نداشت و رهبران غرب به ویژه آمریکا از هر فرصتی برای ابراز تبریک و قدردانی از سوهارتو به خاطر «تثبیت امنیت» در اندونزی استفاده کردند.

برای آنان مهم این بود که اندونزی با معادن بزرگ طلا، مس، نیکل و آلومینیوم در اختیار آمریکا و کمپانی های فراملیتی غرب درآمد. به گفته ی نیکسون رئیس جمهور پیشین آمریکا «اندونزی سرشار از غنی ترین ذخایر منطقه و بزرگترین غنیمت در آسیای جنوب شرقی است.»

به دنبال این کودتا بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که سوکارنو به حضور آنها در اندونزی پایان داده بود، مجدداً در اقتصاد این کشور نقش تعیین کننده یافتند.

پشتیبانی آمریکا و غرب از سوهارتو در تمام دوران سی ساله دیکتاتوری وی بی دریغ ادامه داشت. سوهارتو پس از برکناری در سال ۱۹۹۸ نیز قریب ۱۵ میلیارد دلار (طبق پژوهش های جان پیلجر روزنامه نگار و استاد دانشگاه Cornell نیویورک) به عنوان پاداش و حق الزحمه با خود برد. دولت های حامی سوهارتو نه تنها در دوران ریاست جمهوری، بلکه از دوران برکناری او تا به امروز که به خاطر «انسان دوستی»

و «حمایت از جان انسان ها» وارد جنگ در لیبی شده اند، حاضر نبوده اند این دوست و متحد خود را برنجانند و از جنایت بزرگ او علیه بشریت سخن بگویند. نسل کشی این جنایتکار که اتاقی در سازمان عفو بین الملل از اسناد جنایت او پر شده است، وجدان آنان را نمی آزارد، چون منافع آنها را تأمین می کرد، همان گونه که امروز جنگ در لیبی این منافع را تأمین می کند.

جنایت در ویتنام، قتل عام صدها هزار نفر از ساکنان این سرزمین، ریختن بمب های ناپالم بر روی مردم، شکنج اسیران جنگی و هزاران صحنه نکان دهند ضد انسانی توسط ارتش آمریکا را هنوز بسیاری از مردم به خاطر دارند. اما آنها که گویا به خاطر نجات جان انسان ها و جلوگیری از کشتار مردم بوسیله دیکتاتوره لیبی رفته اند، از عاملان این جنایت ها و کسانی چون هنری کسینجر به عنوان شخصیت های بزرگ مورد احترام و دوستان گرانقدر نام می برند.

دولت هایی که با پرچم انسان دوستی جنگ لیبی را رهبری کردند، در جنگ خلیج فارس حتا هنگامی که مشاهده کردند تحریم های آنها و شورای امنیت علیه عراق سبب مرگ ماهانه ۶۰۰۰ کودک عراقی است با پیشنهاد دبیر کل سازمان ملل برای کمک های مالی انساندوستانه به منظور تأمین دارو و غذا جهت جلوگیری از مرگ کودکان مخالفت کردند.

روشن است که این سیاست به رئیس جمهور و حزب معینی محدود نمی شود. رؤسای جمهوری آمریکا از هر نوع و هر حزب، از آیزنهاور و ترومن تا کندی و نیکسون، از ریگان، بوش تا کلینتون و اوباما در اساس همین سیاست را دنبال کرده اند، سیاستی که هدف آن تأمین منافع اقتصادی و استراتژیک است بی اعتنا به هزینه ها و پیامدهای فاجعه آمیز آن برای کشورهای قربانی. هنگامی که در مورد تحریم اقتصادی عراق از خانم آلبرایت سفیر وقت آمریکا در سازمان ملل (و پس از آن وزیر امور خارجه بیل کلینتون) سؤال شد « آیا تحریم اقتصادی عراق ارزش آن را داشت که نیم میلیون کودک عراقی جان شان را از دست بدهند.»؟ با خونسردی پاسخ داد: « به عقیده ما ارزش آن را داشت.»

مداخله نظامی در لیبی و هدف کشورهای رهبری کننده جنگ

شکل گیری ناگهانی و پیش بینی نشده جنبش مردمی در مصر و تونس و بیداری جهان عرب رژیم های دیکتاتوری و فاسد حاکم بر این کشورها را که همگی به استثنای سوریه و لیبی، با شدتی کمتر یا بیشتر وابسته به غرب، دوست و متحد آن به شمار می رفتند، در معرض تهدید

جدی قرار داد. با توجه به جایگاه ویژه و حساس خاورمیانه در استراتژی و منافع غرب، مهار انقلاب ها و همراه شدن رژیم های جانشین با این استراتژی و منافع، برای آمریکا و اروپا اهمیتی حیاتی داشت. منطقه خاورمیانه با داشتن ۶۰ درصد ذخائر نفتی شناخته شده و ۴۰ درصد گاز جهان نقشی تعیین کننده برای اقتصاد غرب دارد. افزون بر این نقش و موقعیت استراتژیک و ژئوپلتیک منطقه، اسرائیل، یکی از کانون های بحران و تنش ۶۰ ساله گذشته و یک مسأله مهم مناقشه میان جهان عرب با اسرائیل و حامیان آمریکائی و اروپائی آن، نیز در این منطقه قرار دارد که دفاع از آن برای آمریکا، به ویژه برای لابی قدرتمند اسرائیل در آمریکا یکی از مؤلفه های اصلی سیاست خارجی است. اقدامات و واکنش های آمریکا، انگلیس و فرانسه در قبال جنبش های کشورهای عربی را تنها در این ارتباط، در رابطه با جایگاه ویژه و حساس خاورمیانه می توان فهمید و مورد بررسی قرار داد.

فرانسه که تا روزهای آخر پیش از سقوط بن علی در تکاپو برای حفظ او بود، یک شبه به دوست مردم تونس تبدیل شد و تلاش کرد در تحولات پس از فرار بن علی منافع پیشین را از دست ندهد.

آمریکا که در تمامی دوران حاکمیت مبارک حامی اصلی رژیم وی بود حتی در روزهای اول بعد از سقوط بن علی در تونس، هیلاری کلینتون همچنان از "ثبات دولت مصر" سخن می گفت، تنها پس از مشاهده این واقعیت که جنبش همگانی مردم مصر سد ناپذیر است و رفتن مبارک امری اجتناب ناپذیر می باشد، به پشتیبانی همه جانبه خود از او و دیکتاتوری پرفساد سی ساله اش پایان داد. درعین حال برای کنترل تحول و سازماندهی "انتقالی مهارشده" درپوشش کمک به استقرار دموکراسی، اشکال دیگری از دخالت را دنبال نمود.

با آغاز شورش در لیبی آمریکا، انگلیس و فرانسه که همواره در پی فرصتی برای نشان دادن دولتی وابسته به خود به جای قذافی، سلطه بر منابع نفتی کشور، ایجاد پایگاه نظامی و فراهم آوردن شرایط و امکانات کنترل بیشتر آفریقا بودند، بلافاصله دست به کار شدند.

جنبش آزادیخواهی در لیبی پس شورش تونس و مصر و در زمانی که مردم سایر کشورهای عربی به پا خاسته بودند، شکل گرفت. در تمامی آن کشورها رژیم های حاکم با ابزار سرکوب به مقابله با مردم پرداختند. تعداد کشته شدگان نیز از مصر تا یمن و سوریه بیشتر از لیبی بود. با وجود این آمریکا و انگلیس و فرانسه برای "حمایت از شهروندان

غیرنظامی" از پاره ای اظهار نظرها و موضع گیری ها فراتر نرفتند و یا در مورد مصر تنها زمانی که حفظ مبارک ناممکن شد، از او خواستند کناره گیری کند. در بحرین حتی کاملاً برعکس نیروهای نظامی عربستان سعودی، دوست و متحد آمریکا و اروپا، برای حمایت از سلطنت آل خلیفه و سرکوب جنبش مردم وارد این کشور شدند و آنها که جنگ لیبی را رهبری کردند، نه مخالف این سرکوب، بلکه به طور غیر مستقیم پشتیبان آن بودند.

با شکل گیری جنبش مخالفت با قذافی در لیبی یکباره همه چیز تغییر کرد. آمریکا و انگلیس و فرانسه که تا آن هنگام نسبت به سرکوب ها در کشورهای عربی آن گونه واکنش داشتند، با سیاست دیگری به میدان آمدند و مداخله نظامی بمنظور حمایت «انسان دوستانه» را کشف کردند. زیرا لیبی حلقه ضعیف و مساعد برای مداخله نظامی بود و این مداخله فرصتی تاریخی برای متحقق شدن هدف هایی به شمار می رفت که آمریکا و اروپا سالیان دراز در سودای آن بودند و اکنون به نام کمک «انسان دوستانه» می توانستند بدان ها دست یابند. به همین جهت با شتاب وارد عمل شدند.

در ۲۸ فوریه ۲۰۱۱، کمتر از دو هفته پس از آغاز شورش در لیبی شورای امنیت سازمان ملل، رژیم قذافی را تحریم اقتصادی کرد. دو هفته بعد در ۱۰ مارس "شورای ملی انتقالی" که ده روز پیش از آن به ریاست مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری قذافی اعلام موجودیت کرده بود، توسط فرانسه و سپس از سوی ۲۵ کشور دیگر به رسمیت شناخته شد. یک هفته پس از آن، در ۱۷ مارس شورای امنیت با تصویب قطعنامه "حمایت از شهروندان غیر نظامی"، شرایط مداخله نظامی ناتو را فراهم ساخت.

دو روز بعد ناتو در لیبی عملیات نظامی را آغاز کرد و نیروی هوایی آن به قوای نظامی قذافی در بنغازی، پایتخت شورشیان، حمله برد و آنها را عقب نشاندد. بمباران های هوایی ناتو، مشارکت مستقیم نیروهای ویژه و مزدوران آن و کمک های نظامی به شورشیان تا ۲۱ اوت که شورشیان وارد تریپولی شدند بی وقفه ادامه داشت. از گروه های مسلحی که تریپولی را تسخیر کردند، گروه جهادگرای عبدالحکیم بلحاج که در افغانستان در کنار بن لادن جنگیده بود، نقشی فعال و مؤثر ایفا نمود. به همین جهت بلحاج به دنبال گرفتن شهر، حاکم نظامی تریپولی شد. پس از قتل قذافی، مداخله نظامی ناتو و مأموریت آن بطور رسمی خاتمه یافت.

با پایان «جنگ انسان دوستانه ناتو» بخش اول تراژدی لیبی به پایان رسید. حاصل جنگ برای لیبی عبارت بود از :

۱- قتل ۵۰ هزار نفر و مجروح و معلول شدن بیش از صد هزار نفر. بنا بر گزارش های مختلف، از جمله گزارش کمیسیون فدرال راهنمایی صلح آلمان : درحالی که قبل از حمله ی ناتو تعداد کشته شدگان قریب هزار نفر بود، این رقم از حمله ناتو تا پایان جنگ به ۵۰ هزار نفر رسید که بطور عمده در اثر بمباران های ناتو و حملات گروه های شورشی مسلح به قتل رسیدند.

۲- ویرانی شهرها و روستاها ، از بین رفتن ساختارهای اقتصادی ، اجتماعی، تأسیسات انرژی، شبکه آب رسانی، مؤسسات بهداشتی، بیمارستان ها و ساختمان های مسکونی توسط جنگنده ها و بمب افکن های ناتو. در جریان این «حمایت انسان دوستانه» حدود ۲ میلیون نفر از جمعیت ۶ میلیون و ۴۰۰ هزار نفری لیبی خانه ها ، شهرها و روستاهای زیر بمباران را ترک کردند و در نقاط مختلف آواره شدند. بنا بر اطلاعاتی ۵ سپتامبر ۲۰۱۱ ناتو، هواپیماهای بمب افکن آن ۸۱۸۰ پرواز انجام دادند. که البته هزاران پرواز آن ، حمله به هدف ها و تأسیسات غیر نظامی و خانه ها و مناطق مسکونی بود.

۳- قدرت یابی نیروهای اسلام گرا، گروه های القاعده و جهادگرایان بلحاج که جنگ آزمایشگاهی بزرگ جهت انجام عملیات نظامی آنها و میدانی وسیع برای عضو گیری و گسترش نفوذشان بود.

۴ - گسترش خشونت و پخش اسلحه در میان گروه های مختلف شورشی. افزون بر اسلحه های سبک که به فراوانی در دست این گروه ها از جمله اسلام گرایان قرار گرفت . این گروه ها از قبل غارت تسلیحات لیبی توانستند به سلاح های سنگین، تانک، خمپاره انداز، گلوله خمپاره ، موشک های ضد تانک و موشکهای هدایت شوند ضد هوائی نیز دست یابند.

۵ - غارت منابع و ثروت کشور

برای غرب جنگ لیبی ، جنگ به خاطر سلطه بر نفت ، غارت ثروت های کشور ، برسر کار آوردن دولتی وابسته به خود و ایجاد پایگاه نظامی جدید در آفریقا بود. سرکوزی در همان نخستین روزهای حمله به لیبی ، در ۹ مارس ، از هدف سرنگونی قذافی سخن گفت . در عمل نیز به موازات پیشبرد این هدف ، به اتفاق آمریکا و انگلیس زمینه های روی کار آوردن دولت جایگزین را فراهم ساخت.

نخستین وظیفه این دولت جایگزین اقدام درجهت بازسازی ویرانی های جنگ یعنی پرداخت میلیاردها دلار به شرکت های غربی است. پس از اینگونه جنگ ها بازسازی ویرانی های جنگ، همانند تمامی موارد مشابه، توسط کشورهای انجام می گیرد که این ویرانی ها را بار آورده اند. برای بازسازی لیبی هزینه ای میان ۱۵۰ تا ۳۰۰ میلیارد دلار برآورد شده و قرار است این بازسازی به شرکت های آمریکائی، انگلیسی، فرانسوی و ایتالیائی واگذار گردد. هنوز جنگ پایان نیافته بود که این شرکت ها سرازیر لیبی شدند.

لیبی پیش از حمله ناتو ثروتی معادل ۱۷۰ میلیارد دلار در بانک های خارجی داشت. اولین اقدام کشورهای رهبری کنندگان جنگ آزاد ساختن بخش اول این ثروت برای بازسازی بود. همچنین قرار شد بخشی از پول ها به « شورای ملی انتقائی » برای تحکیم پایه های آن پرداخت شود. در برنامه بازسازی، پس از هزینه شدن ثروت موجود، ادامه کار با وام های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر مؤسسات بانکی خارجی انجام خواهد گرفت. لیبی از انگشت شمار کشورهای جهان بود که بدهی خارجی نداشت. نخستین پیامد بلاواسطه جنگ از لحاظ مالی، افزون بر باد رفتن ۱۷۰ میلیارد دلار ثروت موجود، تبدیل لیبی به بدهکار و وابسته مالی به بانک جهانی و کشورهای غربی و اجرا کننده طرح های اسارت بار آنهاست.

۶ - سلطه بر نفت لیبی

تا زمان حمله ناتو، لیبی روزانه یک میلیون نهصد هزار بشکه نفت تولید می کرد. بخشی از نفت لیبی توسط شرکت های غرب از جمله ایتالیا (با روزانه ۲۷۰۰۰۰ بشکه) تولید می شد. معهذا کنترل نفت و بهره برداری از آن در دست لیبی بود. تلاش غرب به ویژه فرانسه که سهم آن از تولید نفت تنها ۵۵ هزار بشکه در روز بود، این است که با روی کار آمدن یک دولت تحت نفوذ آنها این وضعیت تغییر کند و نه فقط سهمی بیشتر در تولید و بهره برداری نصیب شان گردد، بلکه به طور کلی کنترل نفت لیبی را در دست گیرند.

«شورای ملی انتقالی» لیبی از همان ابتدا آمادگی خود را برای تأمین منافع غرب و واگذاری اداره نفت به آنها اعلام داشت. در منشوری که این شورا در ۲۲ اوت ۲۰۱۱ منتشر کرد، اعلام نمود که "حافظ منافع غرب در لیبی خواهد بود." همچنین بنا بر اسنادی که در رسانه های فرانسوی از جمله در لیبراسیون انتشار یافت، در ۳۰ آوریل " رئیس شورای ملی انتقالی" با سرکوزی رئیس جمهور فرانسه

توافق کرده است که در ازای کمک فرانسه در ایجاد تغییر در لیبی، اداره ۳۵ در صد نفت را به فرانسه واگذار نماید. سرانجام مداخله نظامی ناتو در لیبی، زمینه سلطه غرب بر منافع نفتی را فراهم ساخت. هجوم به نفت لیبی پیش از پایان جنگ آغاز گردید. همزمان با کنفرانس پاریس، در حالی که جنگ در لیبی هنوز جریان داشت، ۵ شرکت نفتی غرب برای گفتگو پیرامون آینده نفت وارد این کشور شدند.

آینده لیبی

جنگ ناتو به حاکمیت قذافی پایان داد. طبیعی است سقوط یک دیکتاتور به خودی خود به معنای آزادی مردم نیست. در مورد لیبی شواهد و داده های موجود نشانی از لیبی آزاد و دمکراتیک به همراه ندارند. گرچه هنوز نمی توان آینده لیبی را به روشنی پیش بینی کرد ولی با توجه به رخدادهای تا کنونی و مؤلفه های سازنده آینده می توان گفت که آن گونه سقوط دیکتاتور آزادی و رهایی مردم لیبی را به دنبال ندارد. ترکیب «شورای ملی انتقالی»، وابستگی این شورا به قدرت های خارجی، نفوذ گروه های اسلام گرا، ذهنیت عقب مانده و خشونت گرای گروه های مسلح شورشی، رفتارهای انتقام جویانه آنها با غیرخودی ها، با کسانی که به نظر آنها مشکوک بودند، با هواداران قذافی و با مرده قذافی و قتل هایی که در فاصله ای کوتاه به طور فجیع مرتکب شدند، نشان می دهد که به جای آزادی دورنمای دیگری در انتظار این کشور است.

در رأس « شورای ملی انتقالی» مورد حمایت غرب کسانی چون مصطفی عبدالجلیل، وزیر دادگستری قذافی تا پس از آغاز شورش ها و محمود جبریل مشاور اقتصادی قذافی قرار دارند. مصطفی عبدالجلیل در نخستین تصویر که از قانون اساسی آینده ارائه داد، اعلام داشت که « قوانین براساس شریعت و دستورات قرآنی تدوین خواهند شد.» و در همین رابطه تأکید کرد که قانون تک همسری که تا کنون وجود داشته لغو می گردد و « به جای آن چند همسری جایگزین خواهد شد.» پایگاه اجتماعی این شورا ترکیبی است که گروه های مسلح شورشی و خشونت گران انتقام جو تا مردمی با ذهنیت و باورهای مذهبی واپس گرا را در بر دارد و شریعت مورد تأکید جلیلی برای جلب حمایت آن ها است. بی تردید از این رهبران و این پایه اجتماعی و متحدانی چون القاعده و گروه بلجاج انتظار پای بندی به آزادی ها و حقوق مردم، انتظاری بیهوده و عبث است. از سوی دیگر این شورا که قدرتمندی و حاکمیت خود را مدیون فرانسه، آمریکا و انگلیس است، طبعاً سیاست های اقتصادی و نفتی را با توجه به منافع این کشورها

پیش خواهد برد و این را از همان روزهای نخست جنگ ناتو نشان داد.

این داده‌ها نشانه و زمینه استقرار رژیم غیر دموکراتیک، واپس‌گرا و وابسته به غرب است نه دست‌یابی مردم به آزادی. اما این تنها ره‌آورد مداخل نظامی ناتو نیست. بمب‌های ناتو ویرانی کشور، غارت ثروت‌های آن و تبدیل لیبی به کشوری فقیر را نیز به ارمغان آوردند که یکی از پیامدهای آن برای مردم، از دست دادن امتیازاتی است که تاکنون از آن بهره‌مند بوده‌اند.

دیکتاتور لیبی در کنار خود کامگی و حیف و میل ثروت کشور، بخشی از درآمد نفت را برای تأمین هزینه‌های بهداشتی، آموزشی و اجتماعی و از بین بردن فقر اختصاص داده‌بود. در زمینه بهداشت و درمان، لیبی در آفریقا مقام اول را داشت. بهداشت و درمان و همچنین آموزش ابتدایی، متوسطه و عالی برای تمام مردم رایگان بود. فارغ‌التحصیلان تا زمان پیدا کردن کار از دولت حقوق دریافت می‌کردند. بنا بر گزارش بانک جهانی و یونسکو ۹۸٪ دختران در لیبی به مدرسه و ۴۶٪ آن‌ها به دانشگاه می‌رفتند. در سال ۲۰۰۹ میزان مردان با سواد ۹۴٪ و رقم زنان با سواد ۸۳٪ بود. طبق گفتار رئیس بانک جهانی: در سال ۲۰۱۰ در حالی‌که بهای مواد غذایی ۳۶٪ افزایش داشته است، در لیبی به خاطر کنترل قیمت‌ها، فراوردهای غذایی افزایش بها نداشتند.

طبیعی است که این‌ها به‌دلیل ثروت کشور و اختصاص بخشی از درآمد نفت برای هزینه‌های بهداشتی، و آموزشی و اجتماعی میسر شده‌بود. با غارت ثروت‌های موجود و هزینه‌های آتی بازسازی و حیف و میل‌های ناشی از آن، بعید بنظر می‌رسد که مردم لیبی کماکان بتوانند از این امکانات و امتیازات برخوردار باشند. بهر حال به این و بسیاری پرسش‌های دیگر در آینده جواب قطعی داده خواهد شد. با وجود این برخی نتایج مداخل نظامی ناتو هم‌اکنون در برابر دیدگان ماست.

با گسترش امواج مطالبات آزادی‌خواهانه در اوایل فوریه ۲۰۱۱ در لیبی، بسیاری از مردم براین امید بودند که این امواج بهار را به دنبال آورد. اما صحنه و دورنمایی که هم‌اکنون در برابرما قرار دارد، نه نشان بهار، بلکه منظر خزان است. خزان به ویژه برای زنان لیبی.

دیکتاتوری قذافی و سرکوب‌های گسترده آن توجیه مداخل نظامی ناتو در پوشش کمک‌های "انسان‌دوستانه" بود. پرچم حمایت انسان‌دوستانه

باردیگر بسیاری از مردم را فریب داد و فراموش کردند که جنگ‌ها و مداخلات پیشین نیز همواره در زیر پرچم‌های مشابهی انجام گرفته‌اند. حتا گذشته نزدیک را فراموش کردند. فراموش کردند که جنگ افغانستان و عراق نیز بنام حمایت از جان مردم و " مبارزه با تروریسم" ، " مبارزه با سازندگان سلاح‌های کشتار جمعی و " " استقرار دموکراسی" ... توجیه شد. این دو جنگ تاکنون بیش از هزار و پانصد میلیارد دلار هزینه داشته‌اند و این در جهانی است که یک سوم جمعیت آن با مبلغی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند. و میلیون‌ها نفر بخاطر نداشتن غذا و دارو جان می‌دهند.

جنگ همه جانبه و نامحدود عراق نیز قرار بود دموکراسی را به ارمغان آورد. اما حاصل این جنگ ویرانی‌های بزرگ ، مرگ یک میلیون انسان و دموکراسی آن، ایجاد حکومت اسلامی دوست و متحد رژیم ایران و تقسیم حاکمیت میان گروه‌های قومی و مذهبی بود.

آیا اضافه شدن یک تجربه دیگر، تجربه لیبی ، می تواند چشم ها و گوش ها را در برابر فریبکاری های مشابه آتی باز کند و حساسیت لازم را در قبال مداخله نظامی خارجی ، آلترناتیوسازی ها و اشکال دیگر دخالتها بوجود آورد و از آن جلوگیری نماید؟

رویدادهای پس از جنگ لیبی نشان می دهد که امریکا و انگلیس و فرانسه با توجه به پیروزی در این جنگ و روبرو نشدن با اعتراضات و مخالفت های گسترده ، می کوشند مداخله نظامی در کشورها را - با تأیید و حتی بدون تأیید شورای امنیت - به امری عادی تبدیل کنند و هر جا امکانی مساعد یافتند بنام دفاع از آزادی و حمایت از مردم و جنبش آزادیخواهان و پاسخ به « تقاضای کمک از سوی جنبش ها» و « رهبران» آنها از مداخله نظامی بعنوان وسیله ای جهت به قدرت رسیدن عوامل و وابستگان خویش و ایجاد تغییراتی منطبق با منافع خود استفاده کنند.

تصادفی نیست که خانم هیلاری کلینتون پس از جنگ لیبی ، در ۲۶ اکتبر ۲۰۱۱ در بخش فارسی بی بی سی در برنامه ای که مخاطب آن ایرانیان هستند با بی شرمی اعلام می کند « در صورتیکه بار دیگر در ایران اتفاقی بیافتد و جنبش سبز و هر جنبش دیگری از ما کمک بخواهد، همانگونه که به مردم لیبی کمک کردیم، به مردم ایران هم کمک خواهیم کرد.» - تکیه از من است -

نخست اینکه ارمغان و پیامدهای " کمک" ناتو که در بالا اشاره شد در

حقیقت درس عبرتی برای هم‌آزادیخواهان و عاملی در تقویت ایستادگی در برابر چنین "کمک" هایی است و نه هموار کنند زمین تکرار آن .

دوم اینکه صرف نظراز وضعیت بالا، آیا خانم کلینتون واقعاً نمی داند که ایران لیبی نیست؟ آیا عده ای خودفروش قدرت طلب به امید عبث دستیابی به قدرت این گونه به او گزارش داده اند که گویا می توان تجربی لیبی را در ایران تکرار کرد و یا این گفته ها مانوری فریبکارانه است با مصرف تبلیغاتی و جنگ روانی و آزمون واکنش ها در برابر آن و درعین حال زمینه سازی برای « تحریم های فلج کننده». خانم کلینتون در صورت آشنائی حد اقل با تاریخ صد و پنجاه سال گذشته ایران و خصوصیات مردم آن ، علی القاعده باید میدانست که ایران دارای تاریخ ، فرهنگ و شرایط جغرافیائی و جمعیت دیگری است و مردم آن همواره علیه مداخله خارجی و مهره ها و عوامل آنها و برای استقلال مبارزه کرده اند. در ایران مبارزه با ارتجاع و استبداد همواره با هوشیاری در برابر بیگانگان و سلطه جویان و مداخلات آنها آمیخته بوده است. مردم ایران نه به قیم نیاز دارند و نه به یاری دهند گانی که بر سرشان بمب بریزند. ایرانیان امر مبارزه با استبداد دینی و مافیائی حاکم، پایان دادن به جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و دولتی غیر دینی را امر خود می دانند و خود توانا به این تغییراند . مردم ایران نتایج مداخلات خارجی در سرزمین خود و دیگر کشورها را در گذشته و حال مشاهده و تجربه کرده اند و آنچه از این مشاهدات و تجارب مستقیم خود آموخته اند لزوم ایستادگی در برابر مداخله قدرت های خارجی و طرد عوامل و خود فروشان ریز و درشت وابسته به آنها است.

" فعالان سیاسی " خود فروشی که به امید دست یابی به قدرت ، امریکا و ناتو را به حمله نظامی و به ریختن بمب بر سر مردم ، بر سر زن و مرد و کودک هموطن شان و ویرانی کشور فرا می خوانند، جایی در میان مردم آزاده و استقلال طلب ایران ندارند. این عوامل منفور تنها به کار مزدوری جنایتکاران و آدمکشان ، به کار خدمت به ماشین جنگی آمریکا ، اسرائیل و ناتو می آیند. حساب اینان از سایر ساده لوحانی که در زیر فشارتوان فرسای جمهوری اسلامی در پی نجات دهنده ای هستند و تصور می کنند حمله نظامی می تواند آن ها را از وضعیتی که در آن قرار دارند نجات دهد، جدا است.

حمله نظامی محدود یا نامحدود، همانگونه که تجارب گذشته و حال از جنگ افغانستان و عراق تا لیبی نشان داده اند، نه آزادی و رهائی، بلکه مرگ و ویرانی به ارمغان می آورد. حتی حمله های " هدفمند" ،

حمله به پایگاه ها و مراکز نظامی و اتمی ایران بر خلاف تصویر بی آزار و ساده ای که مبلغان فریبکار آن ارائه می دهند ، می تواند به جنگی هولناک و غیر قابل کنترل تبدیل شود. چنین حمله ای به یقین پاسخ متقابل را در پی خواهد داشت . رژیم ایران حمله را بی جواب نخواهد گذاشت و مکانیسم کنش و واکنش ها و تصاعد آن چه بسا جنگی پردامنه و ویرانگر را تحمیل کند ، جنگی با گستره ای فراتر از مرزهای ایران، جنگی که حاصل آن کشتار و ویرانی، گسترش خشونت ، افزایش فشار و سرکوب جنبش های اجتماعی در ایران ، تشدید تنش و بحران در خاورمیانه و تضعیف جنبش های مردمی جاری در منطقه است.

مردم ایران و منطقه که تصویر هولناک سالها جنگ هنوز در ذهن و خاطر آنها زنده است و بهای سنگین آنرا با صدها هزار قربانی و مصائب و ویرانی های فراموش نشدنی پرداخته اند از جنگ ، از این بزرگترین دشمن زندگی و هستی بیزارند. مردم ایران نه جنگ می خواهند و نه در برابر قدرتهای سلطه گر تسلیم می شوند.

امور ایران در آئینه ی عراق ! پرده ای از نمایش کمک از قدرت خارجی

علی صدارت



در دنیائی که رژیمهای دیکتاتوری، یکی بعد از دیگری، چون حبابی می ترکند، در کشور ما عدم اعتماد به نفس ملی و سراب اصلاحات رژیم غیرمنعطف و اصلاح ناپذیر، جنبش خودجوش میلیونی مردم ایران را خانه نشین کرده است ...

در برخورد با مردمی که در امریکا زندگی می کنند ولی اصلا، از مناطق خاورمیانه و کشورهای عربی هستند، گاهی کسانی را می بینم که از آقای احمدی نژاد به عنوان یک قهرمان و به عنوان یک مسلمانی که در

مقابل اسرائیل ایستاده است یاد می‌کنند. اما متاسفانه اکثراً، حتی توضیح مبسوط در مورد جنایاتی که رژیم جمهوری اسلامی در مورد ایرانیان روا می‌دارد، برای این افراد قانع کننده نیست. از این محاورات، نصیب آن غیر ایرانی، ناباوری و سوء ظن و تحفه این ایرانی، برجستگی ناچسب می‌گردد.

متاسفانه از بعضی از هموطنان، می‌شنویم که عراق و افغانستان، در اثر تجاوز قشون خارجی به آن کشورها، امروزه وضعیت بهتری را شاهد هستند! این در حالی است که خود این شهروندان، عکس این نظر را دارند.

از شروع تجاوز ارتش خارجی به عراق، پیوسته خبرهایی از سرنوشت تلخی که عراقیها و بخصوص، غیرنظامیان عراقی متحمل شده‌اند را شنیده و دیده‌ایم. نقض حقوق بشر در تجاوز به عراق، به زندان ابوغریب، منحصر نمی‌گردد. حتی در همین روزهایی که عملیات نظامی آمریکا در عراق پایان می‌پذیرد، پرونده‌های جنایات نیروهای بیگانه در تجاوز به عراق، یک به یک هویدا می‌گردند. امروز طبق مراسمی رسمی با شرکت لئون پانه‌تا، وزیر جنگ آمریکا، این کشور به حضور گسترده‌ی نظامی خود در عراق پایان داد. بعد از نزدیک به نه سال جنگ و خشونت‌گستری، با اعلام رسمی بیش از هزار میلیارد دلار هزینه‌ی مالی، بیش از پانصد پایگاه امریکائی در عراق بسته شدند. در اعلامیه‌های رسمی، گفته شده است که حدوداً ۴۵۰۰ نظامی امریکائی، کشته شده‌اند. این آمار شامل کشته شدگان غیرنظامی خارجی نمی‌شود. البته در مطبوعات غربی، جان غیرامریکائی ارزشی ندارد که از آمار کشته شدگان آنها سخنی به میان آید. افکار عمومی عراق آنقدر نسبت به تجاوز به وطنشان و پیآمدهای آن منفی و توأم با تنفر است که علیرغم دعوت از دولتمردان بلندپایه‌ی عراقی برای شرکت در این مراسم، هیچ یک از آنها در آن مراسم حاضر نشدند.

در همین روزهایی که بیشتر ارتش آمریکا از عراق خارج می‌شود، پرونده‌ی جدیدی از نامه‌ی اعمال ارتش آمریکا، توسط نیویورک تایمز، برملا گردید.

پرونده‌ای که مربوط به کشتارهای منطقه‌ی "انبار" در عراق است توسط دادگاه نظامی آمریکا، به طور خیلی سری، بررسی می‌گردید. در حدود ۴۰۰ صفحه پرونده‌ی بازجوییهای مربوط به این ماجرا، قرار بود که بعد از بسته شدن یکی از پایگاههای آمریکا در عراق، از بین برده شود. ولی این اسناد سری و مقدار دیگری از اسرار نظامی آمریکا در

هجوم به عراق، سر از مغازه ی یک ارواقچی در خارج بغداد درآوردند، در حالی که کارکنان آن مغازه، با کاغذهای این پرونده‌ها، به عنوان سوخت مشغول پختن غذا بودند! اینها مدارکی بودند از یک بازپرسی داخلی ارتش در مورد کشتارهایی که در "حدیثه" اتفاق افتاد که تنها ضمن یکی از این کشتارها ۲۴ عراقی از جمله پیرمردی ۷۶ ساله ی علیل بر روی صندلی چرخدار، زنان و کودکانی در سنین ۳ تا ۱۵ سالگی بودند. نتیجه ی این تحقیقات و بازجوئیه‌ها به هیچ کجا نرسیده است و تا به حال حتی یک نفر از نظامیان امریکائی بخاطرش محکوم نشده‌اند. این قتل عام در روز ۱۹ نوامبر ۲۰۰۵ و فقط در عرض چند ساعت، به اجرا گذاشته شد. به بسیاری از این قربانیان، در خانه‌هایشان حمله ور شدند و در همانجا آنها را قتل عام کردند.

از جمله نتایجی که این تحقیقات ببار آورده است، یکی اینست که، برای این منظور که نظامیان امریکائی بتوانند این اعمال دهشتناک را به اجرا در آورند، آنها در موقعیتی قرار داده می‌شدند که به عراقیها به عنوان انسان نگاه نمی‌کردند و آنها را آدم نمی‌دانستند تا که مبادا در کشتن آنها احساس شک و تردید و بعدها احساس گناه کنند. تا جایی که بعد از مدتی، حتی بعضی از نظامیان دوربینهای عکاسی را به دست همقطاران خود میدادند که از آنها وقتی که به مردم تیراندازی می‌کنند و آنها را قتل عام می‌کنند، عکس یادگاری بگیرند. توحش و درجه ی حیوانیت نظامیان امریکائی در گزارشهای دیگر به این شکل آمده بود که در افغانستان، بعد از کشتن مردم بیگناه آن کشور، قسمت‌هایی از بدن مقتولین را، قطع و به عنوان یادگاری نگاه میداشتند. این سربازان در اعترافات خود گفته‌اند که، بعد از "کشتن تفریحی" غیر نظامیان، کنار آنها اسلحه قرار میدادند که آنها را نظامی "تروریست" جلوه دهند. "عکسهای یادگاری" که نظامیان خارجی، از اجساد کشته شده‌ها و بدنهای تکه پاره شده ی آنها گرفته بودند را در اینترنت دیده‌ایم.

طبق این مدارک اخیر، کشتن غیر نظامیان بی‌دفاع و غیر مسلح، حتی در حریم خانه ی خودشان، امری عادی و معمولی بوده است. کلنل کاریکر، یکی از فرماندهان نظامی منطقه ی "انبار" در عراق گفته است: "....آیا به خاطر کارهای ما و یا دیگران؟.... بیست جسد اینور با گردنهای بریده شده.... بیست جسد آنور با سرهای از بدن جدا شده.... بیست تا اینجا و بیست تا اونجا...." صحبت کردن درباره ی این تعداد گوسفند و گاو کشته شده هم اینقدر که این شخص از کشتن انسانهای بیگناه سخن می‌گوید، راحت و آسان نیست.

با پستی و دون انسانی نگاه کردن نظامیان امریکائی به عراقیها، تا حدی است که در این اسناد سری، از "بیست تا کشته اینجا و اونجا..." به عنوان "غیر قابل اهمیت برای صحبت کردن و ذکر کردن..." نام برده میشود. سران ارتش هم از کنار این جنایات، به عنوان اعمالی معمولی و "روتین" می‌گذشتند. و باید توجه داشت که منظور از این کشته‌ها، افراد غیر نظامی، و حتی زنان و بچه‌ها و خردسالان، هستند. این فجایع انحصارا در "انبار" نبوده و به گفته ی ژنرال جانسن، در تمام عراق اتفاق می‌افتاده است. این ژنرال، رسیدگی به پرونده ی کشتار منطقه ی "انبار" را غیرضروری می‌دیده، زیرا "این یک گوشه‌ای از روند کلی کشتارهای غیر نظامیان در تمام عراق بوده است" وی اظهار داشته است که "این وقایع، در تمام مدت جنگ و در همه جای عراق، اتفاق می‌افتاده است و نه فقط در یک منطقه ی محدود."

فرمانده ی نیروهای امریکا در منطقه ی "انبار" ژنرال استیو جانسون بود. وی از این قتل عامها به عنوان "ریخت و پاشها و مخارج انجام کارش" یاد نمود. این کشتارهای مردم عادی عراق و یا به قول وی "هزینه ی انجام کار" فقط به کشتارهای اتفاقی و یا غیر عمدی، خلاصه نمیشده است. بلکه به علت فشار و ترسی که جوانان ارتشی امریکائی متحمل میشدند، این کشتارها به صورت عقده خالی کردن و نیز حتی به صورت تفریح و تفنن هم بوده است. در این مورد سخنگوی ارتش امریکا در عراق، کلنل باری جانسون، به خبرنگاران حاضر به پاسخگویی نشد و اعلام کرد که "گرچه این مدارک را آنطور که قرار بوده است از بین نبرده‌اند و الآن در اختیار مطبوعات قرار گرفته است، ولی از نظر ما هنوز مدارکی سری هستند و نمیتوانیم راجع به آنها با شما صحبتی بکنیم!" وی ادامه داد که "این مدارک مربوط به بازپرسی ژنرال براگول در مورد کشتارهای "حدیثه" است که به این نتیجه رسیده است که فرماندهان نظامی امریکا در مورد رسیدگی به این کشتارهای غیرنظامیان عراقی، با "قصور تعمدی" برخورد کرده‌اند و نیز اینکه "تمایل فرماندهان به تحمل کشتارها، بسیار بیش از حد و حساب بوده است!"

"بعضی" از این نظامیان از ترس، "اول خشونت بکار می‌بردند و بعد [در مورد اینکه آن مقتول گناهی داشته است یا نه] سوال می‌کردند" و یا اینکه "اگر از ساختمانی به آنها تیراندازی میشد، تمام آن ساختمان را با خاک یکسان میکردند!"

یکی از فرماندهان، ادوارد ساکس اظهار کرد که "نمیتواند بفهمد که چرا عراقیها در ایستها و بازرسی متوقف نمیشدند" وی ادامه داد که

“چشم آنها نمی‌بیند و یا بیسواد هستند!” و در نتیجه نظامیان امریکائی به آنها تیراندازی میکردند و غیر نظامیان و زنان و بچه‌ها را می‌کشتند. او در بازجویی گفت که “اگر به سربازانی که از کشتار بچه‌ها احساس گناه می‌کرد برمی‌خورد، به وی تسلی میداد تا که بار این گناه را تا آخر عمر مجبور نشود بر دوش بکشند”. در مورد عراقیها، کلنل جان لدوکس در همین راستا گفت که “آخه آنها عینک و اینطور چیزها را که ندارند!”

آن شخص عراقی که گفته است چندین دوجین از کتابها و پرونده‌ها را سوزانده است ابراز نمود که “اینها برای ما ارزشی ندارد. ولی میدانیم که اینها بسیار با اهمیت هستند و بهتر است که آنها را بسوزانیم که امریکائیها محافظت نشوند!”

“ایرانیانی” هستند که از بیگانه دعوت میکنند که به مام وطن تجاوز کند و از “حمله ی بشر دوستانه!” دم میزنند. بعضی ایرانیان، فقط خواستار “حمله ی محدود” و “جنگ هوشمند” هستند که ایرانی را از شر رژیم جمهوری اسلامی نجات دهند. ولی آیا اینها نمیفهمند که اگر دعوت از ارتش خارجی و حمله به ایران با این اشخاص باشد، رفتن قشون خارجی به میهن از قدرت اینها خارج خواهد بود. آیا این کسانی که در امنیت خارج از کشور زندگی میکنند، و مانند ولی مطلقه ی فقیه، از قدرت خارجی کمک میخواهند، نمی‌دانند حنای ولایتشان برای این قدرتها برای خروج از ایران، رنگی نخواهد داشت؟ آیا درک این مطلب خیلی مشکل است که اگر عده‌ای به قول خانم کلینتون از امریکا بخواهند، برای نجات ایرانیان!، به ایران حمله کند، بعد از شروع جنگ، دیگر اگر همه ی مردم هم با صدای بلند بخواهند، آنوقت دیگر کنترل میزان خشونت و مدت تجاوز، در دست این “ایرانیان وطن‌پرست!!” نخواهد بود.

گفته شد که “ضد خارجی بودن، در این دوره و زمانه، فقط یک برخورد احساسی است” و نیز اینکه “باید مطلقها را کنار گذاشت. این مطلق را که هیچوقت از خارجی نباید کمک گرفت را باید کنار گذاشت!” با شناختی که از بعضی گویندگان این احکام دارم، آنها را حقوق‌بگیر خارجی نمی‌دانم. بلکه برعکس این را فریادی از قلب مملو از درد وطنشان می‌بینم که با غباری از عدم اعتماد به نفس و عدم باور به ایرانی، کدر شده است. بدون شک، کسانی که با خلوص نیت، خواهان دخالت قدرت خارجی به ایران هستند، بعد از دخیل کردن قدرت خارجی در امور مملکت، اگر حاضر نشوند که منویات این قدرت را به اجرا بگذارند، خود از اولین قربانیان این خشونت خواهند بود.

از منظری دیگر، آیا این یک پیش‌بینی صددرصد محتوم است که با اولین موشکی که از ماورای مرزها به داخل ایران شلیک شود، رژیم متلاشی می‌شود؟ آیا نمی‌بینیم که رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه ی بقای خود، چه احتیاج مبرمی به بحران دارد و اینکه این جنگ را هم نعمتی بالاتر از انقلاب و حمله ی عراق خواهد خواند و از آن برای خفقان و سرکوب، حداکثر استفاده را نخواهد برد؟ آیا امکان این را نمی‌دهیم که بسیاری از فعالین سیاسی به خاطر شرایط جنگی رو به انفعال و انزوا بگذارند؟ آیا این احتمال را نمی‌دهیم که بسیاری از مخالفین رژیم برای دفاع از وطن به کمک جمهوری اسلامی برخیزند؟ آیا بیاد نداریم که در حمله ی عراق به ایران، ارتش‌یانی که از شکنجه‌ها و زندان‌ها نجات داده می‌شدند، به دفع متجاوز به وطن می‌پرداختند؟

آیا این احتمال را نمی‌دهیم که به بهانه ی حمله ی به کشور، مانند سال ۱۳۶۷، رژیم سفاک دست به کشتار جمعی مخالفین در زندان‌ها و قتل‌های زنجیره‌ای در خارج زندان‌ها بزند؟

انتخاب‌های مکرر بین بدها و بدترها، احمدی‌نژادها را نصیب مملکت ما کرده است. در نتیجه، سرکوب و خفقان و تجاوز و شکنجه و کشتار روزانه افزون گشته است. در دنیائی که رژیم‌های دیکتاتوری، یکی بعد از دیگری، چون حبابی می‌ترکند، در کشور ما عدم اعتماد به نفس ملی و سراب اصلاحات رژیم غیر منعطف و اصلاح‌ناپذیر، جنبش خودجوش میلیونی مردم ایران را خانه‌نشین کرده است.

آیا رواست که، با عدم اعتماد به توانائی‌های خویش، خود را و سرنوشت وطن خود را و نسل‌های بعدی را، در زندان خود ساخته ی انتخاب بین بد و بدتر محبوس کنیم؟ نسل‌های بعد، این سرشکستگی‌ها را بر ما نخواهند بخشید.

علی صدارت

sedaratmd@gmail.com

عفو بین الملل : موج اعدام های پنهانی باید پایان یابد

عفو بین الملل در گزارش تازه ای گفت: سال جاری شاهد افزایش^x شدید تعداد اعدام شدگان – که بسیاری از آنها فقیر هستند – به اتهام جرایم مواد مخدر در ایران بوده است. بر پایه یافته های این سازمان در گزارش ۴۴ صفحه ای «معتاد به مرگ: اعدام به اتهام جرایم مواد مخدر در ایران» حداقل ۴۸۸ نفر تاکنون در سال ۲۰۱۱ به اتهام جرایم مواد مخدر اعدام شده اند، یعنی تقریباً سه برابر ارقام سال ۲۰۰۹ است که عفو بین الملل حداقل ۱۶۶ اعدام برای همین اتهام ها ثبت کرده بود.

عفو بین الملل در این سال در مجموع ۶۰۰ اعدام براساس گزارش های رسمی و غیررسمی ثبت کرده است که اعدام به اتهام جرایم مواد مخدر در حدود ۸۱٪ کل اعدام ها را تشکیل می دهد. عفو بین الملل از مقامات ایران خواست به استفاده از مجازات اعدام علیه متهمان به جرایم مواد مخدر پایان دهد.

آن هریسون، معاون موقت بخش خاورمیانه و افریقای شمالی عفو بین الملل گفت: «مقامات ایران موجی از کشتن در ابعاد سرسام آور به راه انداخته اند تا مشکلات عظیم خود در زمینه مواد مخدر را مهار کنند، در حالی که هیچ شواهدی وجود ندارد که نشان دهد اعدام بیشتر از زندان از قاچاق مواد مخدر جلوگیری می کند.»

«افزایش شدید اعدام ها که در ۱۸ ماه اخیر شاهد بوده ایم بیشتر با جرایم مواد مخدر مرتبط است. ایران باید در نهایت مجازات اعدام را برای تمام جرایم ملغا کند، اما در گام اول پایان دادن به رویه اعدام متهمان مواد مخدر، که نقض حقوق بین المللی است، مجموع کل را به میزان قابل توجهی کاهش می دهد.»

عفو بین الملل گفت در اواسط سال ۲۰۱۰ گزارش های معتبری دریافت کرده که نشان می داد موج تازه ای از اعدام به اتهام جرایم مواد مخدر در جریان است. این گزارش ها از جمله به اعدام های پنهانی دسته جمعی در زندان وکیل آباد مشهد مربوط می شد که در یک مورد – در ۱۳ مرداد ۱۳۸۹ – بیش از ۸۹ نفر اعدام شدند.

مقامات ایران رسماً اجرای ۲۵۳ حکم اعدام را در سال ۲۰۱۰ تایید کرده اند که ۱۷۲ مورد آن مربوط به اتهام های مواد مخدر بوده است - یعنی تقریباً ۶۸٪ مجموع - اما عفو بین الملل گزارش های معتبری دریافت کرد که ۳۰۰ اعدام دیگر نیز انجام شده و اکثریت عظیمی از آنها گویا به اتهام های مواد مخدر مربوط بوده است.

تقریباً در تمام موارد، اعدام در پی محاکمه های به شدت ناعادلانه انجام شده و خانواده ها و وکلای متهمان اغلب هیچ اطلاعی از قریب الوقوع بودن اعدام ها دریافت نکرده اند یا اطلاع بسیار کمی دریافت کرده اند.

کسانی که بیش از همه در خطر اعدام به اتهام مواد مخدر به سر می برند اکثراً مردمانی از گروه های حاشیه ای هستند - از جمله بخش های فقیر جامعه، اعضای جوامع قومی که با تبعیض روبرو هستند؛ تبعه های خارجی به ویژه افغان ها.

محمد جنگلی، کمک راننده کامیون ۳۸ ساله از اقلیت کورِسُنی - جامعه کوچکی از اهل سنت در میان اقلیت اکثراً شیعه آذربایجانی - پس از این که در سال ۲۰۰۸ در نزدیکی ارومیه در کامیون او مواد مخدر پیدا شد در ۱۸ مهر ۱۳۹۰ اعدام شد. گویا او پس از شکنجه «اقرار» اجباری را که وزارت اطلاعات تنظیم کرده امضا کرده بود.

مقامات به خانواده او هیچ اطلاعی در باره پرونده ندادند تا این که مسئولان زندان با آنها تماس گرفتند و اطلاع دادند که هشت ساعت بعد اعدام خواهد شد و اگر مایل هستند او را ببینند فوراً باید مراجعه کنند. او تا زمان مرگ اصرار می کرد که از وجود مواد مخدر در کامیون اطلاعی نداشته است.

عفو بین الملل گفت که احتمالاً در حدود ۴۰۰۰ تبعه افغان به اتهام جرایم مواد مخدر محکوم به اعدام هستند. ظاهراً نظام قضایی با آنها به طور خاص بد رفتار کرده است.

عفو بین الملل گفت گزارش هایی دریافت کرده که نشان می دهند بعضی از افغان ها اعدام شده اند بدون این که اصلاً محاکمه شوند و تنها از طریق مسئولان زندان از اعدام نزدیک خود خبردار شده اند.

عفو بین الملل بار هم اطلاعاتی در باره اعدام مجرمان نوجوان به اتهام جرایم مواد مخدر دریافت می کند، با وجود این که مقامات ایران ادعا می کنند این گونه اعدام ها دیگر انجام نمی شود.

ایران در رتبه چهارم جهانی از لحاظ مرگ و میر مرتبط با مواد مخدر قرار دارد، یعنی ۹۱ نفر از هر ۱ میلیون نفر در سنین ۶۴ - ۱۵، و یکی از مسیرهای اصلی ترانزیت بین المللی برای قاچاق مواد مخدر است. ایران برای ریشه کردن کردن جریان مواد مخدر به داخل مرزهایش در سال های اخیر از کمک بین المللی، از جمله از چند کشور اروپایی و سازمان ملل، برخوردار شده است.

اتحادیه اروپا مبلغ ۵/۹ میلیون یورو در سه سال برای طرحی در ایران تامین کرده که هدف از آن تقویت همکاری منطقه ای ضد مواد مخدر است. یک بخش از این طرح شامل حمایت پلیس جمهوری فدرال آلمان در برپا کردن آزمایشگاه های قانونی در منطقه است.

اداره مواد مخدر و جرایم سازمان ملل (UNODC) از سال ۲۰۰۵ برای حمایت از پروژه های آموزش نیروهای مبارزه با مواد مخدر مبلغ ۲۲ میلیون دلار امریکایی تامین کرده است.

بلژیک، فرانسه، ایرلند و ژاپن همگی پیشتر در برنامه تامین سگ های بوینده از سوی اداره مواد مخدر و جرایم سازمان ملل نقش داشته اند. سازمان ملل وسایل کشف مواد مخدر نیز به ایران داده است.

نروژ، دانمارک و آلمان تعهد کرده اند بین ۲۰۱۱ و ۲۰۱۴ برای حمایت از برنامه همکاری فنی در باره مواد مخدر و جرایم در ایران به اداره مواد مخدر و جرایم سازمان ملل کمک مالی کنند.

این برنامه سازمان ملل قرار است شامل فعالیت برای پیشبرد اصلاحات در نظام عدلی ایران و کمک به آن برای سازگاری با موازین بین المللی باشد. اما در دیداری از ایران در جولای ۲۰۱۱، مدیر اجرایی اداره مواد مخدر و جرایم سازمان ملل اقدامات ایران در مبارزه با مواد مخدر را ستود بدون این که به افزایش کاربرد مجازات اعدام در مورد جرایم مواد مخدر اشاره ای بکند.

آن هریسون گفت: «تمام کشورها و سازمان های بین المللی که به مقامات ایران برای دستگیری تعداد بیشتری از متهمان به جرایم مواد مخدر کمک می کنند باید تاثیر بالقوه این کمک را مورد بررسی دقیق قرار بدهند و ببینند چکار می توانند برای متوقف ساختن این موج اعدام ها انجام بدهند.»

«در حالی که صدها نفر از مردم فقیر هر سال بدون محاکمه عادلانه کشته می شوند و بعضی از آنها تنها چند ساعت پیش از مرگ از سرنوشت

خود مطلع می شوند، این کشورها و سازمان ها نمی توانند روی خود را به طرف دیگری برگردانند.»

یادداشت برای سردبیران:

در سال ۲۰۰۹ حداقل ۳۸۹ اعدام انجام شد. تقریباً ۴۳٪ این تعداد به جرایم مواد مخدر مربوط بود.

در سال ۲۰۱۰ بیش از ۵۵۰ اعدام انجام شد. منابع رسمی ۲۵۳ اعدام را تایید کردند اما عفو بین الملل گزارش های معتبری در باره بیش از ۳۰۰ اعدام دیگر دریافت کرد که اکثریت بزرگی از آنها گویا به جرایم مواد مخدر مربوط بوده است.

در سال ۲۰۱۱ گویا - تا پایان نوامبر - حداقل در مجموع ۶۰۰ اعدام انجام شده است. در حدود ۸۱٪ از این تعداد به جرایم مواد مخدر مربوط می شد.

آن هریسون، معاون موقت بخش خاورمیانه و افریقای شمالی عفو بین الملل، در لندن آماده مصاحبه به زبان انگلیسی است. دروری دایک، پژوهشگر ایران در لندن آماده مصاحبه به زبان انگلیسی و فارسی است. حسیه حاج صحراوی، معاون بخش خاورمیانه و افریقای شمالی عفو بین الملل، آماده مصاحبه به زبان فرانسوی است.

سند عمومی

برای اطلاعات بیشتر با دفتر عفو بین الملل در لندن، انگلستان تماس بگیرید:

تلفن: ۵۵۶۶ ۷۴۱۳ ۲۰ +۴۴؛ ئی میل: press@amnesty.org؛ یا تویتر: [@amnestypress](https://twitter.com/amnestypress)

International Secretariat, Amnesty International, ۱ Easton St., London WC1X ۰DW, UK

www.amnesty.org

درخواست

سر دبیر محترم سایت درود آیا می توانید لینک دادنامه پشتیبانی از زندانیان سیاسی را که در این نامه آمده است، طوری قرار دهید که هر خواننده ای خواست آنرا امضا کنند، با فشار دادن بر روی آن وارد صفحه دادنامه شود؟ دومین درخواست من از شما این است که لینک دادنامه را به خاطر گرامی داشت زندانیان سیاسی در بالای سایت ندای آزادی قرار دهید تا خوانندگان سایت در صورت تمایل آنرا امضا کنند با سپاس فراوان

ویرانگری زیست محیطی و سیاست اتمی ایران

جلال ایجادی

بدنبال انتشار گزارش تازه آژانس بین المللی انرژی اتمی درباره سیاست اتمی ایران و افشای اهداف نظامی جمهوری اسلامی در این زمینه، سازمان ملل به طرح مجازات های جدید علیه رژیم ایران دست زد و کشورهای غربی یکسری اقدام های عملی را در دستور کار قرار دادند. انگلیس و کانادا و آمریکا و فرانسه تحریم های مالی و اقتصادی خود در زمینه پتروشیمی و انرژی را آغاز کردند. رهبران غرب امر بلوکه دارائی های بانک مرکزی ایران و توقف کامل صادرات نفتی ایران را به بحث و پیشنهاد گذاشتند تا به رژیم خامنه ای بفهمانند که سیاست سختگیرانه ای در حال تنظیم است.

بموازات این اقدامات پارلمان اروپا نیز به فشار بیشتر علیه دولت ایران روی آورد و خواهان ارسال یک هیات نمایندگی به ایران شد تا در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی از نزدیک مسائل را

مورد بررسی قراردهد. برنامه سفر هیات نمایندگی در ۲۷ اکتبر با عدم صدور روادید توسط حکومت اسلامی لغوگردید. کمیسیون ایران و اروپا تحت ریاست خانم تاریا کرونبرگ از اعضای احزاب سبز اروپا رئیس این کمیسیون بتاريخ ۸ آذر ۱۳۹۰ مطابق ۲۹ نوامبر ۲۰۱۱ اقدام به برگزاری یک نشست با تعدادی از نهادها و شخصیت های ایرانی و بین المللی دست زد. هدف این نشست تبادل نظر و مطلع شدن از وضعیت ایران در زمینه حقوق بشر، زنان، روزنامه نگاران، اقلیت های قومی و مذهبی، سیاست اتمی و وضعیت زیست محیطی بود. درچنین شرایطی بود که از موضع استیصال و درماندگی، با دستور خامنه ای حمله باندهای بسیجی و پاسدار به سفارت انگلستان در قلهک صورت میگیرد و بلافاصله این اقدام موجی از واکنش های شدید بین المللی را بدنبال داشت. شورای امنیت سازمان ملل، کشورهای انگلیس، امریکا، فرانسه، وحتا روسیه و چین نیز بااعتراض دست زدند. پارلمان اروپا نیز این اقدام را مخالف قواعد دیپلماسی تلقی کرده و آنرا محکوم نمود و خانم تاریا کرونبرگ مسئول کمیسیون اروپا وایران در ابتدای نشست مسائل ایران، علیه این حمله اعتراض نموده و آنرا محکوم کرد.

در این نشست هریک از سخنرانان در زمینه تخصصی خود ابراز نظر نمود و من نیز بعنوان دانشجویی و متخصص زیستبوم در دومورد اساسی، ویرانگری زیستبومی در ایران و سیاست اتمی حکومت اسلامی، دیدگاه خودرا مطرح نمودم. نکات برجسته سخنرانی من چنین بود:

با سپاس فراوان از پارلمان اروپا و خانم تاریا کرونبرگ رئیس کمیسیون ایران و اروپا ، خوشحالم که فرصتی یافتم تا مسائل حادی چون ویرانگری زیست محیطی و سیاست اتمی جمهوری اسلامی را در این پارلمان مطرح نمایم. در ایران زندگی انسانها در خطر دائم است، آزادی پیوسته منکوب میشود ، حقوق بشر هم از نظر سیاسی و هم از جهت زیست محیطی پایمال میگردد. داشتن زندگی سالم در زیستگاه سالم حق هر فرد است وعلیرغم اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی این اصل را برسمیت میشناسد ولی در کردار و مداوم زیستبوم ایران مورد هجوم رژیم موجود است. سیاست حکومتی در تناقض با محیط زیست سالم میباشد وجامعه ما در دوران این رژیم منابع طبیعی و فرهنگی بسیاری را ازدست داده است. بعنوان نمونه دریاچه ارومیه درشمال غربی ایران دستخوش یک بحران جانفرسای اکولوژیکی است. این دریاچه شش هزار کیلومتری طی ۱۵ سال اخیر ۶۰ درصد سطح آبهای خودرا ازدست داده و اگر اوضاع به همین صورت ادامه پیدا کند تا سه سال دیگر از بین خواهدرفت. این وضع ناگوار ناشی از عوامل زیر است:

- ایجاد بیش از سی سد و تعداد بسیاری چاه عمیق در اطراف این دریاچه بمنظور استفاده از آب جهت فعالیت کشاورزی و مصرف صنعتی. زرينه رود که ۴۵ درصد آب مورد نیاز دریاچه را تامین مینمود با سیزده سد بروی آن، دیگر به دریاچه وارد نمیشود.

- ایجاد جاده میانگذر برای خودرو ها و برای راه آهن جهت وصل نمودن ساحل شرقی به ساحل غربی. این طرح تعادل دریاچه را بهم ریخته و دریاچه به دو قطعه تقسیم کرد.

- وارد کردن آبهای آلوده و پساب های صنعتی به دورن دریاچه با اجازه مقامات دولتی. این پساب ها آلودگی و بحران دریاچه شدت بخشید.

دریاچه ای که بیش از سی هزار سال قدمت دارد در حال مردن است و دولت کوچکترین اقدام در جهت حفظ آن نکرده است. دولت پیوسته از هرگونه تخصیص بودجه جهت بهبود وضع ممانعت نموده است. اقدام حکومت جهت خشک کردن دریاچه اقدامی است که نزدیک سی سال ادامه دارد. برآستی از خود میتوان پرسش نمود چرا حکومت برای نابودی دریاچه کمر همت بسته است؟ برخی از رسانه برآنند که در کف این دریاچه معادن اروانیوم وجود دارد و از آنجا که رژیم خواهان دستیابی بدان است ، آگاهانه در پی خشک نمودن دریاچه ارومیه میباشد. طی این دوران تخریبی هرگونه نظردهی و هشدار متخصصان و طرفداران محیط زیست پیوسته نادیده انگاشته شده است و فعالین و مدافعان محیط زیست دریاچه ارومیه مورد سرکوب قرار گرفته اند.

امکان نجات دریاچه هنوز موجود است و اروپا میتواند کمک کند و با درخواست یک کنفرانس بین المللی در ایران به حکومت فشار وارد آورد تا با باز نمودن سدها از فشار روی دریاچه کاسته شود. بیش از چهل سال است که ایران کنوانسیون رامسر را امضا نموده و دریاچه ارومیه در لیست مورد توجه کنوانسیون قرار دارد. یونسکو و اروپا و فعالان و متخصصان ایرانی باید بتوانند به همکاری دست زده و سیاست خرابکارانه دولت را متوقف کنند. ویرانی قطعی این دریاچه یک تراژدی اجتماعی و زیست محیطی برای میلیونها انسان میباشد.

ویرانگری زیست بومی را نیز در سایر نقاط ایران میتوان مشاهده کرد. زاینده رود که بطول ۳۵۰ کیلومتر میباشد بدنال مدیریت نادرست مسئولان در بخش شرقی خود خشک شده و تولید و زندگی اقتصادی تعداد بیشماری از کشاورزان اصفهان نابود شده اند. هزاران شکایت توسط

کشاورزان بدادگاه اصفهان تسلیم شده است و آنها خواهان حقوق و حقا به خویشند. اخیرا زیر فشار مردم مقدار کمی از آب پشت سدها به جریان افتاده است و در واقع قصد رژیم فقط نرمش و عقب نشینی در یک دوره کوتاه است. حال آنکه اصفهان خواهان آنست تا دوباره آبها زیر پل ها رها شود و به سیاست سراپا اشتباه دولت پایان داده شود. تالاب گاوخونی نابود شده است، تالاب انزلی در بحران اکولوژیکی عمیقی بسر میبرد، دریاچه بختگان خشک شد، کارون بحرانی است و دریای مازندران بطور شدید آلوده است، جنگل ها تخریب میشوند، در پروژه های دولتی هربار هزاران درخت قطع میگردد، بیودیورسیت و میراث طبیعی ایران بطور جدی تهدید میشود. نتیجه این خرابی ها ضربه به زیستبوم و سلامتی انسانها میباشد.

جنبه دیگر صحبت من در باره سیاست اتمی حکومت اسلامی است. این سیاست ، سیاستی ماجراجویانه، بحران زا، و در برابر سیاست مسالمت آمیز است. مردم ما اتم نمیخواهند، این پروژه میلیاردها دلار را در خود بلعیده است و یک پروژه خطرناک است. در ایران آزادی نظر موجود نیست تا شهروند ایرانی نقد و نظر خود را آشکارا بیان کند. توسعه سیاست اتمی از نظر اقتصادی اشتباه محض است، برای کشوری که سیمصد روز آفتابی دارد و منابع فسیلی بیشمار در آن وجود دارد. هدف رژیم اسلامی هدف سیاسی و نظامی است و او خواهان دسترسی به بمب اتم است. امری که بزیان منافع مردم ایران و امر صلح میباشد.

باید در جهت خلع سلاح عمومی در جهان اقدام شود و در منطقه هیچ سلاح اتمی موجود نباشد و ایران از این مسیر باید خارج شود. اروپا باید سیاست قاطع و روشن نسبت به رژیم حاکم داشته باشد. مداخله نظامی در ایران درست نیست. ولی فشار مالی و مجازات اقتصادی نفتی و نیز فشار روی مسئولان سیاسی و نظامی این رژیم درست است. این واقعیتی است که ۸۰ درصد بودجه ۳۵۰ میلیارد یوروای ایران متکی بر درآمد نفتی است. اگر شرکتهای نفتی غربی نفت ایران رانخرند، رژیم ایران به نفس میافتد.

متاسفانه این شرکتها منافع خود را بر مسائل حقوق بشری در ایران ترجیح میدهند. اتحادیه اروپا باید سیاست قاطع نسبت به رژیم ایران داشته باشد، اما متاسفانه منافع گوناگون کشورهای اروپائی مانع یک سیاست یگانه و قدرتمند است. پارلمان اروپا میتواند به مردم ایران مدد برساند، حمایت از دموکراسی خواهی و فعالان حقوق بشر و نیز حمایت فعال از طرفداران زیستبوم یک وظیفه بین المللی است. خانم رئیس از توجه شما سپاسگزارم.

جلال ایجادی، استاد دانشگاه

۴ نوامبر ۲۰۱۱ پاریس

idjadi@free.fr">idjadi@free.fr

« Intervention d' Didier Idjadi, au parlement européen sur la destruction écologique et le programme nucléaire en Iran », novembre 2011.